

دست امیدی را پیشنهاد
در کلیه مناطق پرخون و آن بوب جهان
در کار است

دست امپریالیستها

در کلیه مناطق پر خون و آشوب جهان در کار است

در یوگسلاوی سابق، رواندا، یمن شمالی و جنوبی، خاورمیانه و غیره آتش جنگ برپاست. رسانه‌های امپریالیستی و ارتجاعی میکوشند ضمن ارائه تصویری پیچیده، جنگ‌های مذکور را ناشی از ظواهر امر (قومی، مذهبی، منطقی و ...) بنمایاند تا بدینترتیب دست امپریالیزم و سگهایش در ایجاد و دامن زدن آن درگیریها پنهان بماند.

ولی بر مارکسیست‌ها و انقلابیون است تا در پس پرده هر جنگ و خونریزی و مناقشات عمدۀ در کشور‌های مختلف که هیچ طرفی از طرفهای درگیر را نیرویی انقلابی تشکیل نمیدهد، باید نقش امپریالیستها و عمالشان را دریافته و در نتیجه موفق به تجزیه و تحلیل و فهم انقلابی قضايا شوند.

تا قبل از انفجار شوروی، مسایل داغ در بسیاری از کشور‌ها در آینشهی رقابت دو ابرقدرت شوروی و امریکا قابل درک بود. رقابت کشور‌های امپریالیستی دیگر با امریکا عموماً تحت الشعاع آن تпадاد قرار میگرفت. اما پس از فروپاشی دشمن مشترک یعنی "امپراتوری شیطانی" که امریکا بعنوان تنها قدرت جهانی میخواهد ترکتازی کند، آتش رقابت بین این امپریالیزم و امپریالیزم‌های دیگر نظیر آلمان، ژاپان، فرانسه، انگلستان و غیره از زیر خاکستر آن دوران به روشنی نمایان گردید.

اکنون در هیچ نقطه‌ی متشنج دنیا نیست که اثر تضاد منافع و کشمکش بین امپریالیزم امریکا و دیگر قدرت‌های امپریالیستی را نتوان دید.

امپریالیست‌ها بخاطر تامین حداکثر ممکن منافع اقتصادی، سیاسی، در بند نگهداشت‌کشورهای ضعیف و از میدان بدر کردن رقبا، از ریختن هیچ مقدار خون و برباد رفتن هستی میلیونها میلیون انسان دریغ نمی‌ورزند.

همانطوریکه مارکس گفته است: "جاری بودن خون و کثافت از تمام مسامات از سرتا پا مشخصه‌ی نه تنها پیدایش سرمایه بلکه هر وجب گسترش آن در دنیا نیز میباشد."

امپریالیست‌ها که اینک با سقوط بلوک شوروی بیش از هر زمانی سرمست شده اند، با برافروختن و دامن زدن شعلمه‌ی جنگ‌های خونین و هستی سوز خود درستی این گفته‌ی لనین را ثابت می‌سازند که: "جنگ نه امری تصادفی است و نه "گناه" . . . جنگ جز لایتخرای سرمایه داری است. جنگ همانقدر شکل قانونی سرمایه داری بشمار می‌رود که صلح."

برای درک نقش امپریالیست‌ها در مسایل گوناگون جهانی، نگاهی گذرا به وضع در چند منطقه حاد کره زمین می‌اندازیم.

* * *

رواندا

اینروز ها تلویزیون ها و مطبوعات اغلب کشورها م Luo از فلم و گزارش صدھا هزار جسد سوراخ شده از کلوله با استخوان بی گوشت و پوست، کولرا زده و قحطی کشیده از مردم کشور افريقيایي بنام رواندا میباشد. سیل عظیمی از مهاجران مردم فقیر کشور مذکور هم که از ترس کشته شدن در داخل به زئیر پناه برده اند دسته دسته به سوی رواندا باز میگردند و بدینترتیب احتمال ضعیف زنده ماندن در کشور را بر مرگ حتمی بوسیله اپیدمی مرگبار و با ترجیح میدهند. وضع آنچنان جگرخراش است که حتی مردم ما را هم که خود در شکجه گاه هراس آور اخوان در حال خرد شدن اند زیر تاثیر قرار میدهد.

علت بنیادی کشتار دستجمعی دھها هزار مردم فقیر رواندا چیست؟

بیش از ۶۰۰ سال قبل از امروز مردم "هوتو" در این خطه حاصلخیز افريقا زندگانی داشتند.

مردم عموماً شبان پیشمنی "توتسی" در تلاش چراگاه، در قرن پانزدهم از حبشه به این منطقه پا گذاردند. آنان با سلاحهای بهتری که در اختیار داشتند مردم قوم هوتو را زیر سلطه برگی خود درآوردند. مواشی را برای خود نگهداشتند در حالیکه ھوتوها را که اکثریت را تشکیل میدادند به تهیه غذا، لباس و سایر محصولات برای خود واداشتند. حکومت از آن یک حکمرانی توتسی بود.

طی ۵۶۰ سال حاکمیت توتسی پنج قتل عام عمدہ علیه اهالی هوتو و یا دیگر اقوام کوچک صورت گرفته است.

در جریان گسترش استعمار افريقا توسط اروپا در اواخر قرن هجدهم،

آلمان بر کشور رواندا و بوروندی امروزی مسلط شد. استعمار اروپایی زمینداران صاحب قدرت توتی را تحت سرپرستی و حفاظ خود گرفت. پس از شکست آلمان در جنگ اول جهانی، مستعمره مذکور را بلژیک در دست گرفته و آن را با کشور زئیر در غرب یکجا ساخت. استعمارگران بلژیک هم طبقات ستمگر توتی را بمثابه چوبدست بمنظور کنترول و اداره استعماری مورد استفاده قرار دادند. امپریالیزم بلژیک، درج وابستگی قومی را در ورقه های هویت مردم عملی ساخت که بدینترتیب ضمن جلب رضایت سلطنت توتی، تفرقه و عداوت بین دو گروه را در زمینه های مختلف اجتماعی شدت و رسمیت بخشد.

بعد از جنگ جهانی دوم آتش جنبش های آزادیبخش بین اکثریت ستمکش هوتو شعله ور شد. شورش دهقانی ای به رهبری "حزب رهاییبخش هوتو" بر ضد حاکمیت توتی ها و بلژیکی ها بپرا گشت. بلژیک از رواندا بیرون رفت و در ۱۹۶۱ در انتخاباتی تحت نظرت ملل متحد، حزب رهاییبخش هوتو برنده شد. نظام سلطنتی توتی ها از بین رفت.

در جنگ داخلی که در ۱۹۶۳ بروز کرد حدود ۲۰ هزار نفر کشته شدند و ۱۶۰ نفر توتی بشمول عدی کثیری از زمینداران شان به بوروندی یا بیگندا گریختند.*

بسیاری از این مهاجرین، ریس جمهور بیگندا Museveni را در غصب قدرت در ۱۹۸۶ کنجدیدند. در مقابل رژیم بیگندا هم چریکهای توتی را مسلح ساخت که تشکیل جبهه میهن پرستانه رواندا انجامید که در اکتبر ۱۹۹۰ داخل رواندا شدند.

* پرزیدنت هبیرایمانا که در ۱۹۷۳ روی صحنه آمد و از طرف فرانسه کم اقتصادی و نظامی میشد، با خانواده اش مستقیماً با مافیا رواندا موسوم به "اکازو"؛ به "شبکه صفر" که گرداننده دستجات مرگ بود، ارتباط داشت.

رسانه های جمعی امپریالیستی و ارتجاعی از تلویزیون پاکستان گرفته تا CNN و غیره میکوشند علت آنچه را که در رواندا میگذرد فقط اختلافات دیرین قومی وانمود ساخته و ضمناً به مردم بگویند که: ببینید چه وقایع هراسناکی ناشی از دشمنی های قومی مردمی عقب مانده و "وحشی" افريقا در جریان است. شما با هر مشکل و مصیبت هایی که دست به گریبانید بازهم شکر خدا را بجا آرید که آنچنان قتل عام بر سر تان جاری نیست!

درست است که رواندا دارای تاریخی مملو از برخورد های قومی است و پیدایش طبقات و ستم و استثمار طبقاتی در این منطقه بطور کلی در عرض قرنها همزمان بوده با صفت بندی قومی. اما این اساساً استعمارگران و امپریالیستها بوده اند که همواره منطبق با منافع سیاسی و اقتصادی شان آتش اختلافات قومی را شعله ور نگهداشتند.

خونریزی کنونی که تا حال قریب نیم میلیون نفر قربانی آن بوده، پس از سقوط طیاره حامل رئیس جمهور رواندا و بوروندی در ۶ اپریل امسال شروع شد. حادثه سقوط طیاره زمینه مناسبتری را برای پیشبرد نقشه های امپریالیستها فراهم ساخت.

دست قدرت های امپریالیستی در پشت پرده حوادث رواندا به روشنی قابل دید است. فرانسه و بلژیک از ابتدا از دولت هوتو حمایت کرده و آنرا در سرکوب توتی ها یاری میدادند.* از سوی دیگر امریکا و انگلستان و عمل آنها در یوگندا و افریقای جنوبی RPF "جبهه میهن پرستانه رواندا" را که حزبی مشکل از قوم توتی است مورد پشتیبانی قرار داده اند. فرانسه برای مساعد ساختن زمینه در تقویت

* افشاگریهای اخیر در مطبوعات بلژیک حکایت از دخالت مستقیم فرانسه در حادثه ۶ اپریل دارد و اشاره میکند به اینکه پاریس دستور قتل را صادر کرد به امید آنکه با متهم ساختن شورشیان R.P.F ، هرگونه توجیهی لازم برای ارتش دولتی جهت سرکوب شورش توتی ها فراهم شده بتواند.

نیروهای نظامی هوتو، وانمود ساختن "حقش" در افریقای مرکزی به رقبای امپریالیست، به بیانه "ایجاد صلح و آرامش" و "جلوگیری از خونریزی بیشتر" حتی سربازانش را به آن کشور فرستاد در حالکیه تا آنزمان دهها هزار نفر کشته شده بودند و صدها هزار آواره، ولی نه برای فرانسه و نه هیچ کشور امپریالیستی دیگر جای "نگرانی" وجود نداشت!

مل متحده هم که تاریخی حرکتش در دست قدرت‌های امپریالیستی و در درجه اول امریکاست، یکماه تمام که طی آن بیش از نیم میلیون رواندایی قتل عام شدند، تماش‌چی باقی ماند و فقط در اواسط ماه می‌بود که تصمیم به گسیل ۵۰۰۰ سرباز کلاه آبی گرفت که انجام آن هم عللاً تا اواسط جولای طول کشید! سایر قطعنامه‌های ملل متحده دایر بر قطع ارسال اسلحه از طریق زئیر و بوگندا نیز هیچ اثری نداشته است. اینها همه بازتابگر اختلاف منافع بین امپریالیست‌ها است بین آنهایی که خود را "بشر دوست" و "صلح طلب" جلوه میدهند.

قابل توجه است که پس از سقوط پایتخت (کیگالی) و پیروز شدن RPF، امریکا بلافضله وعده کمک ۶۰۰ میلیون دالری را به دولت توتسی رواندا داد. امپریالیزم امریکا میخواهد دولتی متشکل از یک اقلیت را که بیش از ۷٪ جمعیت کشور را تشکیل نمیدهد، سرپا نگهدارد. انگلستان هم دولت توتسی را متشکل از "افراد تحصیلکرده و دموکرات" میخواند. ولی واقعیت اینست که دست صاحب قدرتان هر دو قوم در کشت دستجمعی افراد بیگناه و فقیر رنگین میباشد.

خلاصه درگیری در رواندا بخشی از مبارزه بین امپریالیست‌هاست، مبارزه‌ای به سرکردگی امریکا که سعی میکند پای فرانسه را از ساحه نفوذ قدیمیش قطع کند. لیکن امپریالیزم فرانسه هم میدان را آسان حالی نخواهد کرد. صدراعظم بلادور گفت: "فرانسه خود را قدرتی جهانی می‌بیند. این هدف و افتخار فرانسه هست و من امید میکنم این هدف متحقق گردد. عرصه اصلی فعالیت فرانسه، افريقا است جايیکه به سبب تاریخي طولانی - بخصوص در

کشورهای فرانسوی زبان افریقا، نقش مهمی برای بازی کردن دارد."

فرانسه تا ۱۹۸۹ بمتابه ژاندارم اصلی بلوک غرب در مقابل نفوذ شوروی در افریقای مرکزی عمل میکرد اما از اضمحلال بلوک شوروی به اینسو رقابت‌ها بین قدرتهای بلوک غرب چیزی پوشیده نیست. این واقعیت را گفتندی یک دیپلمات امریکایی بخوبی ثابت می‌سازد که اظهار داشت: "از خاتمه جنگ سرد به بعد ما در افریقا دیگر خود را با فرانسه سازگار نمی‌دانیم."

فرانسه در انگولا از یونیتا UNITA علیه MPLA حمایت می‌کند که مورد پشتیبانی امریکا قرار دارد. کمک به یونیتا از طریق زئیر و کنو که در دایره نفوذ فرانسه جا دارند، انجام میکشد. هرچند در مورد زئیر امریکا و انگلستان تلاش می‌ورزند تا موبوتو را ساقط کرده و کشور را در هرج و مرج فرو برسند. فرانسه از دولت الجزایر در مقابل بنیادگرایان اسلامی FIS پشتیبانی میکند در حالیکه امریکا بوسیله عربستان سعودی به بنیادگرایان FIS یاری می‌رساند.

حتی نویسنده‌ای به نقل از پروفیسر کالن لیز Colin Leys در گاردن ۲۴ جون ۱۹۹۶ نوشت: "... آنچه در افریقا میگذرد احتمالاً زوال برگشت ناپذیر بسوی آن بربریزم حاصل از سرمایه داری است که روزانکسمبرک هشدار داد تدریجاً قسمت اعظم قاره را به برخواهد کشید."

امپریالیزم امریکا موفق نخواهد شد مدت زیادی "ثبات" مورد نظرش را در رواندا باز کردارد. خیزش خلقهای کشورهای مختلف افریقا بشمول رواندا ملید ستمکران هوتو یا جبهه میهن پرستانه‌ی رواندا و اربابان امریکایی و فرانسوی آنها در راه است. خلقهای افریقا همانند خلقهای دربند سایر نقاط جهان تنها با براه انداختن توفان درهم کوبندی طبقاتی خود ارتজاعی و فد امپریالیستی است که بد آزادی نایل خواهند شد.

امپریالیستها چنانکه در تمامی کشورهای زیر سلطه عمل میکنند، با رواندا هم هیچگاه مناسبات متساویانه نداشته، در برابر موادی که از آن کشور دریافت داشته اند حداقل قیمت را پرداخته و در نتیجه عامل بازدارندهای ارتقا و بهبود زندگی مردم افریقا بوده اند. مثلاً بلژیک درآمد سرانهای معادل ۱۷۰۰۰ دالر دارد حال آنکه کشورهای رواندا و بوروندی در شرایطی نکتبtar با درآمد سرانهای کمتر از ۴۰۰ دالر بسیار میبرند. بلژیک که قادر کننده مهمترین مواد صنعتی است تقریباً تمام مواد خام را از افریقای مرکزی وارد میکند. رمز پیشرفت عظیم غرب و عقب ماندگی وحشتناک اغلب کشورهای جهان سوم را باید در همین واقعیت دید. روزنامهای پاکستانی درباره استثمار افریقا توسط اروپایی‌ها نوشت: "اروپاییان به کستراحت و ولframیت رواندا ضرورت دارند که برای ساختن قلعی و تنگsten بکار میروند؟ میتوانیم تصور کیم که از آنجاییکه بلژیک نیکل، اورانیوم، کوبالت، مس، پیت (مادهای سوختی)، پلاتونیم و گل چینی ندارد و آنها را تقریباً رایگان از بوروندی بدست میآورند، البته در هر دو کشور تلا هم یافت میشود که مخصوصاً سویس به آن چشم دارد. با اینحال کشور زئیر بزرگترین منبع غارت آنان بشمار میرود."

بناءً اروپاییان پس از چپاول کرالت، مس، کدمیوم، نیکل، العاس، تلا، نقره، جست، چوب، حنبزیم، آهن، ذغال و آهک زئیر، اکتون میخواهند موبوتو دکناتور آن کشور را هم بردارند زیرا وی پول بیشتری برای مواد معدنی زئیر نالبه میکند. *

یوگوسلاوی سابق

چنانچه در نوشته‌ی "در یوگوسلاوی چه خبر است؟" آمده، آزاد شدن یوگو، ی به وسیله ارتش آزادی‌بخش حزب کمونیست، مهترین رویداد پس از جهانی دوم بود. ریاست جمهوری آن کشور بر مبنای قانون اساسی بسته تناوب به کلیه جمهوری‌های آن که بر اساس ملت‌های معین وجود نشند، تعلق می‌گرفت و رشد و پیشرفت هریک از آنها تضمین شده بود. اما آن کشور در جریان مخالفت با مکو در دامن غرب افتاد و دیگر مواد قانون اساسی نتوانست و نمیتوانست جامه عمل بپوشد. بانک‌های خارجی و بخصوص "صندوق جهانی پول" (IMF) وام‌های شان را طبق ضرورت و تشخیص دولت یوگوسلاوی نه بلکه به شرط صوابدید خود - که رشد متوازن تمام جمهوری‌ها را در بر نداشت - به آن کشور میدادند. تا سالهای ۱۹۸۰ که "صندوق جهانی پول" در مقابل اعطای قرضه در واقع سیاست‌های اقتصادی یوگوسلاوی را دیکته می‌کرد، اختلافات منطقی آغاز شد. امپریالیزم طوری در کشور مذکور کار کرده بود که تنها اختلاف بین جمهوری‌های پیشرفت‌های در شمال و جمهوری‌های عقب مانده در جنوب (مقدونیه، بوسنیا هرزه گونیا، مونتنگرو، صربیا، کوسوو و ویژینا) بتواند زمانی رشته‌های وحدت آنها را پاره کرده و سپس هم هرکدام از آنها بدون وابستگی به غرب نتواند به زندگی‌شادامه دهد.

کنگره امریکا در نوامبر ۱۹۹۰ اعلام کرد که آن جمهوری‌هایی که هنوز در چهارچوب یوگوسلاوی باقیمانده باشند از کمک امریکا برخوردار بوده نمیتوانند.

اول کروشیا و سلوانیا به حمایت آلمان اعلام استقلال کردند و بعد بوسنیا و مقدونیه و مونتنگرو. بدینترتیب همانند سال ۱۸۷۸ که روسیه، آلمان، اتریش، فرانسه و انگلستان در کنگره برلین آن منطقه را تجربه

کردند، بار دیگر بالکانی کردن * این خطه توسط قدرت‌های امپریالیستی تحقیق یافت.

و اکنون بازهم و شدیدتر چنگ و دندان امپریالیست‌هاست و جان یوگوسلاوی سابق زیر نام البته تأمین "صلح"، "جلوگیری از خونریزی بیشتر" و "بشر دوستی".

امريكا پس از عقب نشيني هاي که در مقابل پيشرفت رقباى اروپاىي در یوگوسلاوی داشت، با انجام موافقنامه کروشيا و بوسنياى مسلمانان در فبروری سال جاري، موقعیتی برتر یافت (قبلًا هم با زدن چهار طياره صربی نمايش قدرتی اجرا بود) . موافقنامه مذکور که برگداشتن "کرانیا" را به کروشيا تضمین میکند، مستقیماً صربها را هدف قرار میدهد و بدینترتیب آتش جنگ در یوگوسلاوی سابق بعد و عمق بیشتری کسب میکند. امريكا میخواهد یوگوسلاوی سابق را صحنه تاخت و تاز سیاسی و اقتصادی بدون رقیب خود بدل کند.

روسیه درهم گسیخته و درگیر با خودش، با حمایت از صربها ، عامل دیگر توسعه جنگ و قتل در یوگوسلاوی سابق بشمار میرود . با آنکه غرب و بخصوص امريكا در تمام تار و پود روسیه و دیگر جمهوری های شوروی سابق نفوذ کرده اند اما مخالفت روسیه با ادغام پیمان وارسا در ناتو و جای پای باز ردن در صربستان بخاطر رسیدن به مدیترانه چیزی نبود که امريكا ، فرانسه و انگلستان از آن هراسی بدل راه ندهند.

البت... امريكا با بکار گرفتن نیرو های ناتو برای اولین بار در تاريخ ۴۵ ساله این پیمان ، اخطاری بود به روسها و سایر طرفداران احیای قدرت

* بالکانیزاسیون یا بالکانی کردن یعنی تجزیه و تقسیم منطقه‌ای به کشور های کوچک به منظور در کنترول نگهداشتن و استثمار آنها توسط قدرت های امپریالیستی.

زوال یافته‌ی روسیه و رقابت کردن با امریکا *

فرانسه در عین حالی که نزدیکترین مناسبات را با آلمان دارد، از پیشرفت آلمان بسوی مدیترانه از طریق کروشیا نگران است. همچنان فرانسه فراوان کوشید تا مانع مداخله امریکا شود که طبعاً این کار در ید قدرتش نبود.

و بدینترتیب ناتوانی قدرت‌های اروپایی و نخست از همه فرانسه و انگلستان در مقابل امریکا عیان گشت که در عرض دو سال توانسته بودند با ایفای نقش مهم نظامی و دیپلماتیک، از مداخله نظامی در یوگوسلاوی جلو گیرند. آئون هردو ناگزیر از قبول حملات هواپی ناتو علیه صربها گردیده اند. آلمان هم چنانچه یادآور شدیم با انعقاد موافقنامه کروشیا و مسلمانان تحت سرپرستی امریکا، نفوذ انحصاریش را به کروشیا از دست داد.

درین میان ریاکاری، انفعال و گندیدگی کشورهای مسلمان بیشتر از هر چیز دیگر نمایان است. از ایران فاشیست گرفته تا عربستان و ترکیه و پاکستان و دیگر کشورهای وابسته به امریکا، صرفاً مشغول عوامگریبی بوده و چشم به سیاستهای امریکا و کمک آن به مسلمانان بوسنیا دوخته اند.

در اثر مداخله آشکار امپریالیستها آتش جنگ در یوگوسلاوی سابق به این زودیها خاموش نخواهد شد. هنوز نوبت سایر جمهوریها بطور کامل فرا ترسیده است بولگاریا خواستار الحاق کوسوو است که از ۲ میلیون جمعیت آن بیش از یک و نیم میلیون آن آلبانیایی است و بقیه صربی. مقدونیه هم که در نوامبر ۱۹۹۲ اعلام استقلال کرد از مدت‌ها پیش منطقه مورد منازعه بین بیونان و بلغاریه و آلبانیا بوده است. از ۲/۳ میلیون جمعیت مقدونیایی آن بیش از ۴۰۰۰۰ را آلبانیایی تشکیل میدهد. حمله احتمالی صربستان به مقدونیه بخاطر وجود صربها در آنجا، بلغاریه را

برخواهد انگیخت. ترکیه به علت ترس از اتحاد یونان و صربستان، به بهانه حمایت از مسلمانان مقدونیه خواستار کمک از کشورهای مسلمان شده و در کار بلغاریه خواهد ایستاد. در پیرامون منطقه، ترکیه، یونان را متهم به حمایت از "حزب کارگران کردستان" کرده و یونان هم از گسیل سربازان حافظ صلح ترکی به بوسنیا نگران است. روابط آلبانیا با یونان بطور روز افزون تیره تر شده میروند. با توجه به اینکه ترکیه و یونان هردو عضو ناتو میباشند، عمق و پیچیدگی و کستردگی عواقب این سرشاخ شدن‌ها مسلماً بسیار خواهد بود.

تجاوز به هائیتی

مقدمه تجاوز به کوبا است

با برکار شدن جان ارستید رئیس جمهور منتخب هائیتی توسط کودتاگی نظامی در اول اکتبر ۱۹۹۱، توده های هائیتی از مبارزه ای دلاورانه علیه رژیم جنایتکار جنرال راول سیدراس باز نه ایستاده اند. اما امپریالیزم امریکا مانع اصلی موفقیت آنان در باز گرداندن پروزیست ارستید و احیای دموکراسی در کشور شان بوده است. امریکا از یکسو مزورانه از "برقراری مجدد دموکراسی" در هائیتی صحبت کرده اما از جانب دیگر کوشیده تا با اشکال مختلف فعالیتهای ارستید و طرفدارانش را در امریکا محدود نگهداشته تا به رژیم حاکم هائیتی فشاری جدی و موثر وارد نشود. در حالیکه هزاران نفر بدست عوامل رژیم نظامی به قتل میرسند، امریکا آوارگان را بطور جبری به هائیتی باز میگرداند. با آنکه میزان "تعهد" امریکا به دموکراسی در دفاع از رژیم های جنایتکار و فاشیستی بسیاری کشور های عربی، امریکای لاتین، افريقا، سایر مناطق و بخصوص حمایت بیدریغ آن از باند های سیاه بنیادگرای وطنی ما به روشنی آشکار است، اما باز هم این امپریالیزم مدتیاست با پرچم "دفاع از دموکراسی و حقوق بشر" در دست، میخواهد توطئه ها و نقشه های تجاوزیش را عملی سازد. تاریخ امریکا بخصوص از جنگ دوم به بعد مملو از تجاوز و واژگون سازی و هر نوع توطئه چینی علیه کشورها، حکومت ها و جنبش های آزادیخواه و عدالت پسند است.

اگر اکنون امریکا از تجاوز به هائیتی (که بیش از ۶ میلیون نفر جمعیت و ۲۷۷۵۰ کیلو متر مربع مساحت ندارد) صحبت میکند تا ظاهراً ارستید را روی کار آورد در واقع میخواهد با اشغال آن کشور، کوبا را که از هائیتی کمتر از ۱۰۰ کیلومتر فاصله دارد و هنوز

از سویالیزم سخن میکوید تیررس قرار دهد. تعلل امریکا در تجاوز به هائیتی ناشی از لافات روی اصل تجاوز و مشخصاً در مورد پرزیسنس ارتیشید بون محائل حاکم امریکا نیز دست. کانی خواستار رویکار، او میباشد و عدهای هم در شاد و تردید اند! که زی وی شعری سروده بود با عنوان "رمایه داری سی کشاست" و در آن امریکا را "شیطان" نامیده بود. بهبود عجیود که سال کذشتند سی‌ای‌ای تبلیغاتی را تلیه او براد خنده و از نظر مقایی علیل "آدمکش روانی" و "قاتل" خواند.

امریکا سالها قبل در ۲۸ جنوری ۱۹۱۱ بد بهانه ظاهري و رسمی حداقت از ساکنان امریکایي و ایجاد و دموکراسی اما در واقع وادر ساختن آن کشور به پرداخت وامهای یك بانک امریکایي به هائیتی تجاوز کرد که ۱۵ سال ادامه یافت و طبیعی از ۲۰۰۰ سرباز رژیم سابق به دست تفنگداران امریکایي کشتلندند. مردم هائیتی اثرات آن تجاوز را حیچگاه از یاد نخواهند برد

هرچند کانادا، مکیکو، بی. بیوروگوای از قطعنامه ملل متحد راجع به تهاجم به هائیتی پشتیکرده اند، هرچند امریکا محصور شد بظور حقارت آمیز نیروهدا از سومالیا بیرون بکشد و با موضع استوار مردم و حکوم کوباد است، باز هم بخاطر تشیت نفوذ بلا منازع در کارائیب و امریکاین * تنکر کردن خطرناکتر حلقه

* حدود رابطه استشاری امریکا و هائیتی را ازین رقم ساده میتوان حدس زد که هر پیش بال ساخت هائیتی حد پیشی ۷/۴۹ دالر در امریکا بروش میرسد. لیکن کارکرانی که آن را در فابریکه های دملیتی زبرگنترول امریکا تولید میکند و عموماً زن اند، برابر هر توب فقط دو سنت دریافت میدارند.

مخاصرفی کوبا و بالاخره استثمار منابع غنی هائیتی * و درهم شکت جبیش آزادیخواهانه خلق هائیتی بر خد دکتاتوری نظامی. به آن کشور کوچ حمله خواهد کرد.

شاید امریکا به آسانی به پیروزی نظامی بر هائیتی دست یابد اما این به قیمت شکت و رسوایی سیاسی بزرگی برایش تمام خواهد شد. تاریخ نشان داده که تجاوز ها و فتنه گریهای امپریالیست ها هرقدر هم شدید و طولانی، قادر نبوده سد مقاومت و پیکار خلق ها گردد. تجاوز احتمالی امریکا به هائیتی، خلق هائیتی را با آنکه در غل و زنجیر رژیمی جنایتکار بسته اند به مقاومت و اداسته و کوبا را در ایستادگی مقابل امریکا مصمم تر و هشیارتر و آماده تر خواهد ساخت.

* در هائیتی منابع سرشاری چون نفت، تلا، نقره، سلفر، ذغال، نکل، گچ و غیره سنگهای قیمتی وجود دارد. این ثروت بخودی خود کافیست تا امریکا را به مداخله در هائیتی و نصب دولت دست نشاندهای در آن جزیره وادارد.

امپریالیزم امریکا ، فلسطین را به مصالحه با اسرائیل کشاند

مسئله فلسطین و اسرائیل از پایان جنگ اول جهانی آغاز . در ۱۹۱۸ با شکست ترکها ، سرزمینهای وسیعی منجمله فلسطین تحت سلطه انگلستان و فرانسه درآمدند . در جریان جنگ اول جهانی عربها به امپریالیت به استقلال موعود به جنگ علیه ترکها تسویق میشدند . اما در ۱۹۲۱ انگلستان با انتشار اعلامیه بالغور پشتیبانیش را از ایجاد "سرزمین ملی برای مردم یهود" در فلسطین اعلام داشت . ایجاد اسرائیل در ۱۹۴۸ موجب خصوصیتی بزرگ بین فلسطینیان و اسرائیل گردید که تا امروز ادامه دارد . در جنگهای بین سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ یهودیان سرزمین های بیشتری را از آن خود ساختند بیشتر از آنچه را که ملل متحد در نظر داشت بین فلسطینیان و آنان تقسیم کرد . اعراب در هر سه جنگ با اسرائیل (۱۹۵۶ ، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳) باختند .

نخستین تسلیم طلبی بزرگ معاهده کمپ دوید بود که بین اسرائیل و مصر انور سادات امضا شد . در همان کمپ دوید توافق شد که در مورد وضع نوار غزه و ساحل غربی رود اردن بعداً تصمیم اتخاذ خواهد گردید . اگر امریکا با سرپرستی قرارداد کمپ دوید چندان موفق نشد تا وحدت فد اسرائیلی اشراط را درهم شکند با دیدار عرفات و رابین این خواستش را متحقق ساخت .

مردم فلسطین که دیگر از ستم اشغالگران صهیونیست و ارتجاج عرب که از پشت به آنان خنجر میزند به ستوه آمده بودند در ۱۹۸۷ جنبش قهرمانانهی سنگ پرانی علیه دشمن صهیونیست در سرزمینهای اشغالی را بنا نهادند که اسرائیل را درمانده و در سطحی وسیع افشاء ساخته بود .

اما ماشین عظیم جنگی امپریالیزم امریکا که در جنگ با عراق به پیروزی رسیده و در دل دولتهای ارتقای و وابسته‌ی عرب رعب ایجاد کرده بود. سازمان آزادیبخش فلسطین را - که از عراق پشتیبانی کرده بود - مخصوصاً بعد از درهم ریخته شدن اتحادشوری در موقعیتی یافت که عیشید روی میز مذاکرات صلح خفتبار کشانده، به انتقامه خاتمه بخشیده و گوش اسرائیل را از مهمترین دشمنش آرام سازد. پس از دو سال مذاکرات پنهانی بین اسرائیل و ساف، سرانجام در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ امریکا عرفات را در چمن کاخ سفید وادرار به امضا موافقتنامه صلح با رابین کرد. عرفات و برخی دیگر از رهبران ساف پیمان خودگردانی یا حق حاکمیت محدود را قدم اول در راهی طولانی میخوانند که به آزادی کامل سرزمینهای اشغال و به اهتزاز درآمدن پرچم فلسطین بر فراز بیت المقدس خواهد انجامید. ولی این ابراز آرزو را صدراعظم اسرائیل فوری و با خشونت رد کرد. حتی او پیشتر از این امکان پیدايش یک کشور فلسطینی را حالا یا هر زمان دیگر در آینده مردود شمرده بود.

تا کنون چه در داخل ساف و چه خارج از آن موافقتنامه با مخالفت‌های شدید روی رو بوده است. غیر-از استعفای چند تن از کمیته اجرائیه سازمان الفتح (عمده ترین بخش ساف) و رهبری ساف، عده‌ای از سازمانهای داخل ساف و از آنجله جبهه خلق برای آزادی فلسطین، موافقتنامه را محکوم کرده اما گفته اند که به مبارزه مسلحانه علیه دیگر گروههای فلسطینی نخواهند پرداخت. علاوه بر این حدود ده سازمان فلسطینی مستقر در سوریه نیز علناً مخالفت شانرا با پیمان مذکور اعلام کردند. اتحادیه عرب که مشکل از ۲۱ کشور مرتع عربی است حمایتش را از موافقتنامه اعلام کرد. پیمان مخصوصاً زمینه و فرصت مساعدتی برای نفوذ یابی حاس وابسته به ایران (که پیمان زخمی خیانت میخواند) به دست دارد تا هرچه بیشتر بتواند تخم ارتقای بنیادگرایی اش را بین فلسطینیان بکارد. و با توجه به اینکه با خاموش شدن آتش جنبش آزادیخواهانه خلق فلسطین منافع امریکا دایر بر کنترول و استثمار چاههای نفت خاورمیانه، بهتر برآورده شده میتواند، حماس بیشتر از پیش در مخالفت با پیمان

قیافه "ضد امپریالیستی" بخود میگیرد.

جريان مذاکرات صلح از دو سال پیش بر اساس قطعنامه های شماره ۲۴۲ و ۳۸۸ شورای امنیت آغاز یافت. اما موافقتنامه مواد مهم آن قطعنامه ها و منجمله خروج سربازان اسرائیلی از سرزمینهای اشغالی را نادیده میگیرد. ضمناً در کمپ دوید هم یکچنین حق خودگردانی پیشنهاد شده بود که فلسطینیان آنرا رد کردند.

در موافقتنامه چه گفته میشود؟

طبق مواد موافقتنامه، ساف "حاکمیت موقتی" پنج ساله اش را در غزه و جریکو خواهد داشت.

فلسطینیان میتوانند به مذاکرات اقتصادی و فرهنگی با دیگر کشور ها پردازنند اما نمیتوانند قنسلگریها و سفارتخانه ها در خارج ایجاد کنند.

فلسطینیان اداره سیاسی و امور روزمره را در دست خواهند داشت که شامل اخذ مالیه و صدور و نفاد قوانین خواهد بود. اما اسرائیل میتواند جلو هر قانونی را بگیرد که آنرا "منافی منافع اسرائیل" تشخیص دهد.

سربازان اسرائیلی از بسیاری مناطق فلسطینی غزه و جریکو بیرون رفته و در اطراف مناطق مسکونی اسرائیلی مستقر خواهند کشت.

حدود ۹۰۰۰ پلیس مسلح فلسطینی حضور خواهند داشت که باید "مانع حمله به ساکنان اسرائیلی"، "انحلال کروه های چریکی" و "منع تبلیغات ضد اسرائیلی" شوند.

در حالیکه سربازان اسرائیلی میتوانند در مناطق فلسطینی مستقر شوند، پلیس فلسطینی ملاحت دستگیری اسرائیلی ها را ندارد (بیش از ۴ هزار

اسرائیلی در نقاط استراتژیک غزه سکنی دارند) . اسرائیل مرز ها و کیه امور نظامی را تحت نظارت خواهد داشت.

موافقنامه هیج اشاره‌ای به وضع فلسطینیانی که در ۱۹۴۸ از موطن شان به لبنان آواره شدند، ندارد .

* * *

آیا چنانکه ساف میگوید پیمان صلح با اسرائیل قدم اول و ابزاری مناسب در راه تأسیس دولت مستقل فلسطینی و آزاد شدن کلیه سرزمین های اشغالی خواهد بود یا اینکه اینبار انقلاب فلسطین نه از جانب دولتهای وابسته و مرتاجع عرب بلکه از آستین خودش از سوی ساف خنجر خورده، در آینده ثابت خواهد شد . اما قدر مسلم اینست که خلق قهرمان فلسطین از آن آگاهی، تجربه و روحیه‌ای برخوردار است که هزگز نخواهد گذاشت لکه‌ی ننگین تسلیم در برابر امریکا و چوبدستش اسرائیل ، بر تاریخ حماسی درخشنان شان سایه افگند .

با سقوط یمن جنوبی چنگ امریکا به خاورمیانه محکمتر شد

چ اخیر بین یمن شمالی و جنوبی سرانجام با پیروزی اولی بر دومی پ یافت . کنترول شوروی بر یمن جنوبی از زمانی مشهود گشت که علی سبیث در ۱۹۸۶ با کودتایی خونین که شوروی را غافلگیر کرد ، علی ن را کار زد . حتی مدتی قبل از اضمحلال شوروی کمک آن به عدن پ یافته بود . به موازات این ، یمن شمالی نیز با قطع کمک موافق ش بخاطر ضعف ارباب امریکایی بلکه بعلت آنکه با دور شدن چنگال رقب (شوری) ازین خطه ، دیگر دولت یمن شمالی برایش مصرفی نداشت . کمربیکا هیچگاه بخاطر بھود زندگی مردم آن کشور نه بلکه صرفاً ب تضمین وفاداری و ثبات ایادیش در یمن شمالی بود . از جانب دیگر کابهای نفت ضریبی شدیدی به اقتحاد شمال بود . اینها همه عوامل و شی بودند که موجب اتحاد بین دو یمن در ۱۹۹۰ گردید . اما ایتحاد از پایه و استحکامی برخوردار نبود . ارتش دو کشور هرگز با هم نشدند . صالح رهبر یمن شمالی ، رئیس جمهور اعلام شد و سالم الـمعاون او ، العطاس از حزب سوسیالیست یمن صدراعظم بود اما فاقد صلا و اغلب اعضای حکومتش را مخالفان سیاسی تشکیل میداد .

در ۱۹۷۰ با ختم چنگ داخلی جمهوری عربی یمن در شمال و جمهوری دموکریتی خلق یمن در جنوب اعلام گردید . اولی در مناسباتی نزدیک با عرب و سایر کشور های عربی وابسته به امریکا و غرب قرار داشت و دومه در آن جبهه ملی آزادیبخش که بعداً به حزب سوسیالیست یه تغایم داد قدرت را گرفت .

هر امریکا از وحدت دو یمن استقبال کرد اما عربستان از پیدایش کش با اردوی مقتدر در کنارش خشنود نبود . عربستان میخواهد "حزب

"الاصلاح" در یمن را منحیث آلت پیشبرد مقاصدش در آن کشور زیر حمایت داشته و آنرا به قدرت برساند.

پیروزی یمن شمالی بر جنوبی، در واقع نقشه امریکا و ارتیاج عرب دایر بر کسب "رهبری جهانی" و زدودن آخرین نشان حکومتی مدعی سوسیالیست بودن تحقق یافت. اما نیروهای شکست خورده یمن جنوبی با کمک عراق و کشورهای دیگر تجدید قوا کرده و با استفاده از اوضاع نابسامان اقتصادی و اجتماعی در یمن ۱۰ میلیونی که رژیم وابسته عالی قادر به حل آنها نیستند، دست به جنگهای دیگری خواهند زد که طبعاً سودی به حال توده‌های ستمکش آن کشور نداشته و صرفاً زمینه را برای توطئه‌ها و مداخلات امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی مساعدتر خواهد ساخت. تنها راه نجات خلقهای یمن شمالی و جنوبی از چنگال امپریالیزم و ارتیاج داخلی و عربستان، کسب قدرت توسط نیروهای انقلابی آن دو کشور است و بس.



از انتشارات سازمان رهایی افغانستان

جولای ۱۹۹۲